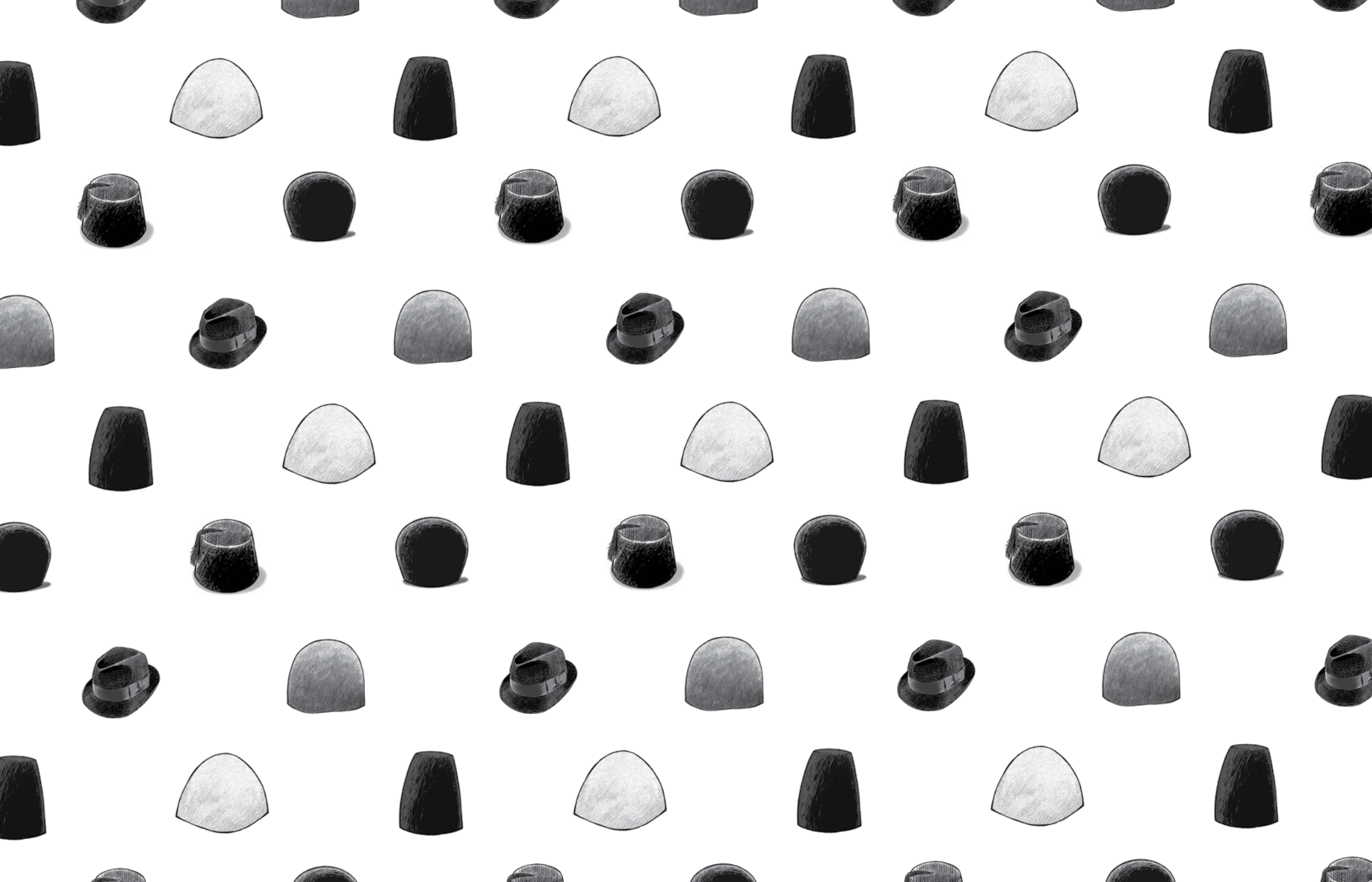


بہتر بند

مانج
کلاہ

ہوپا
Hoopa



ماں
تو سچ مستطاب
کلاہ

نویسنده: شرمین نادری
تصویرگر: نعیم تدین



سرشناسه: نادری، شرمین، ۱۳۵۵ -
عنوان و نام پدیدآور: مستطاب کلاه/
نویسنده شرمین نادری؛ تصویرگر نعیم تدین.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۵۲ص؛ مصور.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۱۶-۸

وضعیت فهرست نویسی: فینا
موضوع: داستان‌های نوجوانان فارسی - قرن ۱۴
موضوع: Young adult fiction, Persian -- 20th century
موضوع: داستان‌ها، مجله‌ها و فکاهیات تصویری - ایران - قرن ۱۴
موضوع: Comic books, strips, etc. - Iran - 20th century
شناسه افزوده: تدین، نعیم، ۱۳۵۹ - تصویرگر
رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ م۳۳۸الف/PIR۸۲۳۳
رده بندی دیویی: ۸۳۴/۱[ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۶۱۶۸۱

ماهی مستطاب کلاه

نویسنده: شرمین نادری
تصویرگر: نعیم تدین
ویراستار: سعید متین
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: فائزه فغفور
چاپ اول: ۱۳۹۹
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۱۶-۸

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ | تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ | info@hoopa.ir | www.hoopa.ir
• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
• استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

فهرست

مقدمه.....	۱۱
کلاه کلاه صدتا کلاه.....	۱۳
اصلاً کلاه چی هست؟.....	۳۴
تاریخ کلاه داری ما.....	۶۵
کلاه نمدی ها کی بودند؟.....	۹۶
کلاه دوزها کی بودند؟.....	۱۱۰
حالا اگر گفتید چند جور کلاه داریم؟.....	۱۱۹
کلاه آخر.....	۱۴۶
فهرست منابع.....	۱۴۹

مقدمه

وقتی ما بچه بودیم، کلاس تاریخ یکی از حوصله‌سربرتین کلاس‌های عالم بود. حتی خود معلم‌های تاریخ هم از آن‌همه عدد و سال جنگ‌ها و پیروزی‌ها و چه می‌دانم این‌همه اسم و لقب جنگجویان تاریخی خوابشان می‌گرفت.

یادم نمی‌آید معلمی حوصله کرده باشد و برای ما قصه‌ای گفته باشد یا حتی سعی کرده باشد از خاطرات خودش کمی چاشنی به آن درس‌های بی‌مزه بزند.

شاید همین هم بوده که بالاخره وقتی خودم معلم شدم، سعی کردم برای هر اتفاق تاریخی و یا دربار‌ه‌ی هر شخصیت جدی و خشکی یک داستان بامزه تعریف کنم؛ قصه‌ای که خودم به چشم دیده‌ام یا کسی تعریف کرده یا حتی در کتابی آمده. اما هنوز توی کتاب‌های درسی نوشته نشده یا شاید هیچ‌وقت هم نوشته نشود. قصه‌های ساده‌ای درباره‌ی کفش و کلاه و حتی سبیل آدم‌هایی که روزگاری بخش مهمی از تاریخ ما را ساختند و فقط کافی است حوصله داشته باشیم و کمی



کلاه کلاه صدتا کلاه

از وقتی یادم هست، دایی کچل بود، منتها از آن کچل‌های خوش تیپ. زمستان‌ها پالتوی سرمه‌ای نو می‌پوشید و یک کلاه خوشگل سرش می‌گذاشت و توی حیاط قدم می‌زد و شعر می‌خواند و قصه می‌گفت. یکی از قصه‌ها داستان کلاهش بود. اسمش بود «کلاه بره».



دنبالشان بگردیم تا درس تاریخ هم کمی شیرین‌تر شود. این کتاب اما کتاب تاریخ نیست، یعنی اصلاً هیچ ادعایی هم ندارد، کتاب قصه‌ای است که شما را با آن داستان‌های قشنگ و آن بخش‌هایی از اتفاقات روزگار گذشته که به نظر جذاب و دوست‌داشتنی‌اند، آشتی می‌دهد.

امیدوارم با کتاب من دچار خمودگی و خمیازه و خستگی نشوید و یک روزی هم همت کنید و قصه‌های حقیقی روزگار خودتان را بنویسید، گیرم که کمی هم نمک و فلفل خیالات قاتی‌اش کنید... می‌دانید که چه می‌گویم.



بعد هم محصلان ایرانی در پاریس، که کم هم نبودند، از این مد خوششان آمد و چند تا برای خودشان خریدند و با کلاه کنار رودخانه‌ی سن عکس گرفتند و برای قوم و خویش‌هایشان فرستادند و قوم و خویش‌هایشان عین گوینده‌های توی فیلم‌های عهدبوق با زبان خشک و خنده‌داری گفتند: «به‌به! چقدر شیک شده‌اید شما!» و در نتیجه آن‌ها هم خیال کردند شاخ‌گول را شکسته‌اند و از شدت خوشی کلاهشان پر از باد شد، یعنی خیلی به خودشان افتخار کردند. دست‌آخر هم لابد کلاه‌هایشان را برداشتند و با خودشان آوردند به ایران.

خودش می‌گفت: «کلاه پیکاسوی من.» کلاه نرم و گرد و خوش‌دستی که کمی هم کج روی سر می‌گذاشت. یک طرفش را باد می‌داد و یک طرفش را می‌کشید روی گوشش و بعد می‌آمد و برای زن‌دایی می‌خواند: «ابرو به من کج نکن، کج کلاه‌خان یارمه.» ما هم می‌خندیدیم. آن «یار» غلیظش را که می‌گفت، زن‌دایی آه‌پیفی می‌کرد و قهر می‌کرد و می‌رفت. آن وقت حتی خود دایی هم می‌افتاد به خنده و می‌گفت: «زن‌دایی نمی‌داند این شعر خیلی قدیمی است، شاید به قدمت این نوع کلاه که ساختش برمی‌گردد به دویست سال پیش در فرانسه.»

بعد می‌گفت اسم اصلی این کلاه در اصل پره بوده با کسره زیر «ب» و «ر» و اتفاقاً مال مردم دهات فرانسه بوده، نه آن شیک‌وپیک‌هایشان. اما یک زمانی، شاید همان صد سال پیش، هنرمندان فرانسوی، که می‌خواستند بگویند ما خیلی خاکی هستیم و از بین مردم آمده‌ایم و هیچ خوشمان نمی‌آید لباس رسمی و معمولی بپوشیم و البته ریخت‌وقیافه‌ی آدم‌های معمولی پاریسی و کلاه‌های دراز و کوتاهشان را هم دوست نداشتند، این کلاه را روی سرشان گذاشتند.

هوا می‌خورده، به اندازه‌ی کسی که مثلاً برهنه توی سرما می‌ایستاده، خطر می‌کرده. دلیلش هم لابد علاقه و اعتقاد مردم به سر بوده. البته حرف بی‌ربطی هم نیست و بالاخره مغز مرکز مدیریت بدن است، اما این را که خیال می‌کرده‌اند سر آدم همین‌طوری با باد هوا سرما و گرما می‌خورد و از کار می‌افتد، باید به حساب این گذاشت که آن روزها بعضی عقاید و افکار به جای یافته‌های علمی به خورد بچه‌های مردم داده می‌شده و آن بچه‌ها هم که بزرگ شده‌اند، خیال کرده‌اند که واقعاً اگر کسی سرش بخورد به جایی، خل می‌شود یا اگر باد و آفتاب بخورد به کف سرش، حتماً عقل از سرش می‌پرد.



اما آن کلاه در ایران یک جور دیگر استفاده شده. اول روشن‌فکرها و نقاش‌ها و هنری‌ها به سر گذاشته‌اند و بعد هم مردم معمولی که نمی‌خواستند سرشان سرما بخورد، روی سرشان گذاشته‌اند و با لب‌های خندان گفته‌اند «بره»، با کسره زیر حرف «ب» و «ر». یک وقت «بره» به معنی بچه گوسفند نخوانید‌ها! کلی به دایی‌ام برمی‌خورد.

راستش، خودمانیم... بعد از سال‌ها، دایی هنوز از این کلاه‌ها سرش می‌گذارد و مثل مردهای قدیمی حتی وقت خواب سرش را می‌پوشاند. توی کتاب تهران قدیم که تاریخ اجتماعی شهر تهران است، نوشته شده که سال‌ها پیش، مردهای ایرانی حتی زیر کلاهشان عرق‌چین، یعنی یک کلاه دست‌باف کوچک پارچه‌ای، می‌گذاشتند که کار عجیبی بوده، ولی می‌خواستند اگر کلاهشان را باد برد، سرشان برهنه نماند و مغزشان باد و آفتاب نخورد. اصلاً کلمه‌ی «سربرهنه» از همین‌جا آمده است. یعنی از نظر پدربزرگ‌های ما، کسی که سرش لخت بوده و مغزش



شب کلاه عبارت بود از کلاهی دست‌باف که به‌صورت عرقچین بود و در خانه به سر می‌گذاشتند و این مخصوص سرما و زمستان نبود که سر را از سرما حفظ بکنند، بلکه در هر فصل و هر شرایطی باید با چیزی کلاه‌مانند سرشان را بپوشانند، چه بدون کلاه‌بودن را اول عیب‌و‌عار و دوم باعث جنون و مالیخولیا می‌دانستند. حتی در هنگام خواب هم باید چیزی به سر داشته باشند.

تهران قدیم، نوشته‌ی جعفر شهری

به خاطر همین هم بوده که یکی از تکالیف بیرون آمدن از خانه، یعنی یکی از چیزهایی که برای همه‌ی آدم‌های عاقل اجباری بوده، شال‌وکلاه کردن بوده است. یعنی وقت بیرون آمدن از خانه، هم باید شال به کمرشان می‌بستند که شلوارشان نیفتد و هم شب‌کلاهی را که شب قبلش روی سرشان گذاشته بودند، برمی‌داشتند و تندی تا هوا به مغزشان نخورده، کلاه بیرون روی سرشان می‌گذاشتند. شب کلاه را هم می‌گذاشتند دم دست تا وقتی برگشتند خانه و آن کلاه بیرون را از سرشان برداشتند، این‌یکی را بگذارند روی سرشان و بروند بخوابند، آن‌هم با کلاه. البته همان‌طور که حتماً می‌دانید، این شب کلاه هم به‌قول جناب جعفر شهری که همان کتاب تهران قدیم را نوشته، دیگر زمستان و تابستان نداشت و هم توی گرما و هم توی سرما روی سر مردها و پسرها بود.

البته خودمانیم، اینکه ایرانی‌های قدیمی از لحظه‌ی تولد روی سر بچه‌هایشان کلاه می‌گذاشتند و خیال می‌کردند اگر این سر باد بخورد، صاحب سر مجنون می‌شود، یکی از چیزهایی است که توی کتاب تاریخ هرودوت یونانی هم آمده که بعد برایتان می‌گویم. اما هرچه هست، دیگر می‌دانیم روزگاری شال و کلاه کردن مثل آب خوردن از واجبات زندگی مردم بوده و آن‌ها که کلاهشان را باد برده بود یا به دلیلی کلاه از سرشان برداشته بودند، حس می‌کردند هیچ‌چیزی برایشان نمانده و پاک بدبخت و گدا شده‌اند.

حتی می‌گفتند اگر کسی بی‌کلاه آب بخورد، یک‌دفعه حافظه‌اش را از دست می‌دهد و خل می‌شود. این را هم از روی سند معتبر گفته‌ام، وگرنه خودم عاقل می‌رسد که چقدر عجیب و غریب است. در همان نوشته‌های جعفر شهری، درباره‌ی مردم تهران و البته راه‌وروش زندگی‌شان، آمده که مردم تهران آب که می‌خورند، دستشان را می‌گذاشتند روی سرشان، به همین عجیبی و غریبی.

حالا اینکه چرا ایرانی‌ها اعتقاد داشتند که اگر کسی سرشان را بی‌کلاه ببیند یا چه می‌دانم، سرشان بی‌کلاه بماند، خوب نیست، لابد برمی‌گردد به باورهای پیش از تاریخ این سرزمین، چون در اولین تصویرهای مردم ایران، در نقاشی‌های قدیمی یا اولین بارهایی که در نوشته‌های قدیمی از مردم ایران نام برده شده، بالاخره اثر و نشانه‌ای از کلاهشان هست.







نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا؛ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است. و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر

کتاب‌فروشی‌های هوپا
www.hoopabooks.ir



اینستاگرام هوپا
[hoopa_publication](https://www.instagram.com/hoopa_publication)



سایت هوپا
www.hoopa.ir



کانال تلگرام هوپا
<https://t.me/hoopabooks>



هوپا مارکت، فروشگاه اینترنتی هوپا
www.hoopamarket.com

